

## به یاد پوران بازرگان

شعله بخش زندگانی می شود

می رود خورشید از آفاق دور

تسویه حساب های درونی سرمایه جهانی و وقوع کودتای 28 مرداد 32، جنبش کارگری ایران را به گونه ای موحد به ورطه عقب نشینی راند. توده های کارگر تاریخاً زیر فشار دیکتاتوری هار رضاخانی و نفوذ نسبی سوسیال رفرمیسم احزاب طیف اردوگاه، به هیچ حداقلی از سازمانیابی طبقاتی و ضد سرمایه داری خود دست نیافته بود و لاجرم با طغیان موج جدید قهر و سرکوب بورژوازی، بیشترین بار آسیب و شکست را تحمل می کرد. 5 سال پس از حادثه شوم کودتا، فشار اندرونی ناشی از تعارضات تداوم نظام مالکیت ارضی با مصالح و منویات انباشت گسترده تر سرمایه جهانی، چند و چون ثبات دولت کودتا را دستخوش افت و خیز کرد. حکومت کنندگان به سیاق قبل قادر به قلع و قمع خیزش ها نبودند و توده های عاصی از فشار استثمار و فلاکت و دیکتاتوری تحمل وضعیت موجود را ممکن نمی دیدند. جنبش کارگری و جنبش های پراکنده دهقانی روز، دور جدیدی از ابراز حیات و مبارزه را آغاز کردند، احزاب سیاسی ناسیونال لیبرال و سوسیال بورژوا نیز مطابق معمول با هدف یافتن مکانی در قدرت دولتی، آشیانه های انزوا را به سمت بازسازی ویرانه های حزبی ترک گفتند و بالاخره در پهنشدت همه این جنب و جوش ها، نسل جدیدی از انسانهای مبارز وارد عرصه مصاف سیاسی شد. جمعیت اخیر از یک سوی در اساس هستی اجتماعی و طبقاتی خود بسیار مختلف بودند و از سوی دیگر فقدان یک جنبش کارگری رادیکال ضد سرمایه داری و طبقاتی با راه حل های شفاف و درخشان محور کار مزدوری، همه آنها را از راست تا چپ، از ابوابجمعی طبقه کارگر گرفته تا خیل نمایندگان فکری اپوزیسیونهای بورژوازی زیر پرچم مبارزه علیه دیکتاتوری شاه با هم همسو می ساخت. غلبه بورژوازی بر مجادلات درونی روز خویش و عزم جزم نمایندگان بخشی از سرمایه جهانی برای اجرای اصلاحات ارضی فشار خود را به صورت منثر بر این روند وارد ساخت. امواج جدید کشت و کشتار از همه سو به راه افتاد. اپوزیسیون های رسمی بورژوازی عموماً رویاهای شیرین طبقاتی خود را در بوته حصول دیدند و به امید تحقق نهائی آنها سیاست صبر و انتظار پیشه کردند. مرتجع ترین بخش این اپوزیسیون نیز که با گرفتن سنگردر بیغوله های توحش انتظارات قبل قرون وسطائی و صعود از کوه توهم توده ها به نام و نشانی رسیده بود، یگراست راهی رواج کار مسجد و رونق بساط همیشگی خود شد.

در این میان نسل جدید انسان های معترض همراه با خیل کثیر همراه شدگان بعدی چاره کار را در تداوم مقاومت دیدند. جنبش چریکی انتهای دهه 40 و شروع دهه 50 در ایران کانون آفتابی شدن جنب و جوشهای مقاومت جویانه این نسل بود و پوران بازرگان از جمله پیشقراولان پرشور و بسیار فداکار همین نسل معترض و ناراضی بود. بالاتر گفتیم که تعلقات طبقاتی ناهمگون و متضاد، یکی از بارزترین ویژگی های این جمعیت را تعیین می کرد. مؤلفه مهمی که به همان دلیل مطرح در بالا، عملاً زیر زرق و برق رژیم ستیزی فراطبقاتی و مبارزه با دیکتاتوری هار حاکم، مجال چنانی برای ابراز وجود واقعی خود نمی یافت. در این اردوی گسترده پیکار افراد پراکنده همه طبقات حضور داشتند!!! از نوادگان سرمایه داران ناراضی تا کارگزاران عاصی از فشار استثمار و گرسنگی و آلودگی نشینی طبقه خویش، از آنانکه در عالم اعتقاد خود را به سی پاره باورهای چپ نوع روسی با برچسب جعلی «مارکسیسم» می آویختند، تا آنان که سوره برانیت قران را مجوز تفضل قیام بر تسلیم می کردند. از اشرافیت مالی بازار تا نخبگان طبقه متوسط شهری و در یک کلام از همه گرایشات و اقشار و گروههای اجتماعی متضاد در اینجا حاضر بودند. این طیف بار این تناقضات فاحش را بر خود حمل می کرد، اما در این میان ماتریالیسم انقلابی مارکس نیز اگر نه در افق پیکار و راه حل های مسلط مبارزه، اما حداقل در اندورن رویکرد اجتماعی و طبقاتی انسانها حرف خود را می زد. فضای جنبش روز از آغاز تا پایان همه جا در محاصره شعارهای خلقی، افق بافیهای ناسیونالیستی و هدف پردازیهای بورژوائی بود، اما افراد هر طبقه و قشر اجتماعی نیز هر چند کورمال کورمال، بر هستی طبقاتی خود می تنیدند و فشار این هستی اجتماعی را آگاه و سنجیده یا حتی ناپخته و بی انسجام بر روند روز مبارزه وارد می ساختند. دود و دم نفس گیر امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی، گرد و خاک کور کننده دموکراسی طلبی کاپیتالیستی، جار و جنجال گمراه کننده اتوپییای صنعت مستقل ملی!! رویای توهم آفرین حاکمیت خلق و فراوان توهم پراکنی های دیگر، فضای این جنبش را در خود غرق می کرد اما حتی در قعر این فضا و در چهاردیوار توافق آگاه یا ناآگاه مبارزه با رژیم حاکم، تندیس ها و گرایشات طبقاتی متفاوت انتظارات و آرمان های خویش را دنبال می نمودند. پوران در این میان به گروه انسان هایی تعلق داشت که تحقق همه ایده ها و شعارهای مذکور، هیچ چیز عاید توده های طبقه وی نمی کرد. همراهی سرشار از تحرک و فداکاری او با این جنبش سیاسی تابعی از بی افقی و سردرگمی طبقه وی، طبقه کارگر، در قلمرو مبارزه طبقاتی روز بود. بی افقی و سردرگمی معینی که به برکت دیکتاتوری سیاه سرمایه جهانی و سیاست بافی ها و راهبردهای سوسیالیسم بورژوائی، کل جنبش کارگری را زیر فشار خود میخکوب ساخته بود.

تأثیرپذیری از راه حلها و افق های اجتماعی طبقات دیگر برای پوران و همزنجیران طبقاتی پوران، مقوله ای نظری، ایدئولوژیک و مسلکی نبود. تئوری ناب و شناخت مجرد عقیدتی مسائلی موهوم و بی معنایند. سخن از عینیت و پراتیک جاری انسانها در جامعه و جهان و تاریخ است و تأثیرپذیری از راهبردهای طبقات غیر در جنبش اجتماعی یک طبقه تنها به مثابه پدیده ای عینی و تبلور وحدت ارگانیک عین و ذهن مورد توجه است. بحث اساساً بر سر این نیست که مثنی توهمات و باورهای عقیدتی سوسیال فرمیستی با نام و نشان «مارکسیسم»!!! یا مذهب راه را بر انطباق ارگانیک پراتیک سیاسی روز با آرمانهای آتی مبارزه، سد می ساخت، چنین چیزی طبیعتاً وجود داشت، اما مسأله اساسی گسست این پراتیک با روند جاری مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه داری و بی ربطی آن با راهبردها، راهکارها و چاره پردازیهای عملی سازمانیابی مبارزات کارگران با هدف محو سرمایه داری بود. پوران و پوران ها در نمانگاه هستی طبقاتی خود، با محتوای امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی و حاکمیت خلق!!! و صنعت مستقل ملی!!! تجانسی نداشتند و ما به ازاء مادی و اجتماعی سراسر کاپیتالیستی این جنجال ها نه فقط چاره درشان نبود که تحکیم بیش و بیشتر بند بردگی مزدی طبقه شان را به دنبال داشت. آنچه در پشت این فرمولبندی ها، سراسر وجود پوران ها را به شور، مبارزه، فداکاری و گذشت از همه چیز و هر چیز سوق می داد، تغییر واقعی عینیت موجود و جایگزینی جهان حاضر با جامعه و جهانی آزاد، عاری از استثمار، نابرابری، ستمکشی، فرودستی، جامعه و جهانی سوسیالیستی و انسان محور بود.

نیمه اول دهه 50 خورشیدی در ایران، دوره مهمی در عروج جنبش کارگری برای تحمیل برخی مطالبات روز خویش بر بورژوازی بود. هر نیروی مدعی حضور در عرصه جدال طبقات اجتماعی، سرریز موج مبارزات گسترده کارگران بر حوزه نگاه و رویکرد و سیاست پردازیهای خود را لمس می نمود و مجبور می شد که متناسب با منظر خاص طبقاتی خود نسبت به آن واکنش نشان دهد. این واکنش ها بسیار کمتر به داریست اعتقادات مسلکی چپ یا راست، تثبیس یا لائیک می آویخت و بسیار بیشتر به هستی اجتماعی و طبقاتی آدمها توسل می جست. برای بسیاری اصرار بر باورهای خشک عقیدتی خواه دینی و خواه زیر نام «مارکسیسم»!!! با همان افق یابی ها و اهداف ناسیونالیستی و سوسیال رمانتیستی و وصله و پینه کردن اینها به لفظ پر فریب «خلق»!!! همه چیز بود، زیرا که پاسخ طبقاتی آنان به روند روز کشمکش طبقات اجتماعی در همین حد خلاصه می شد. جمعیتی نیز در هر سطح از آگاهی سیاسی و دانش طبقاتی چشم به جامعه و سیر رخدادهای روز مبارزه جاری میان طبقات اجتماعی داشتند و پاسخ مناسب طبقه خویش، به این پروسه را دنبال می کردند. این تعارضات در «سازمان مجاهدین» آن روزها، رویکردهای متعارض را گریزناپذیر ساخت. پروسه گسست از ارتجاع مذهبی و نقد بسیار پاره وار برخی دیدگاههای لیبرال ناسیونالیستی مسلط، به رغم اینکه هنوز هیچ شباهتی به مانیفست مبارزه ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدی طبقه کارگر نداشت، اما در جای خود گامی به جلو برای تسطیح زمینه های رویکرد به سمت این جنبش بود. پاسخ پوران همسان پاسخ بسیاری از همزمانش، به طی این فرایند، پاسخی رادیکال بود. پاسخی که با تمامی رادیکال بودنش در تنگنای شرائط مشخص آن روز، نمی توانست فشار بی افقی ها و سردرگمی های روز جنبش کارگری و رفرمیسم راست و چپ مسلط بر این جنبش را در تار و پود محتوای خود تحمل ننماید. پوران با گزینش این رویکرد به سهم خود نشان داد که او لا او به طبقه بردگان مزدی سرمایه تعلق دارد و ثانیاً هر بند از نقد طبقاتی سرمایه داری هر چند پاره وار برای برخاستگان از هستی اجتماعی این طبقه، حلقه ای در زنجیره فرار از راه حلهای سوسیال بورژوائی، به سمت راهبردها و راهکارهای واقعی جنبش خویش است.

پوران از ارتجاع مذهبی گسست و 2 سال بعد همدوش سایر همزمانش، شیوه کار چریکی را کنار گذاشت. او باز هم گامی به جلو برداشت. رویکردها در همه جا رادیکال و رو به جنبش طبقاتی توده های کارگر بود. محتوای تحول اخیر، کنکاش پر تعهد پوران ها را برای پیوستن به سنگرهای واقعی این پیکار گواهی می داد. تلاش ها همه پر ارج بودند، اندک بودن رهیافتها، در هیچ کجا ربطی به قصور پوران ها نداشت. تسلط سالیان دراز افق آفرینی ها و راهبردهای جنبش های دیگر بر جنبش کارگری و چتر گسترده دیکتاتوری هار شاهنشاهی سرمایه پیمودن راه را دشوار می ساخت. پوران و پوران ها سوای محو استثمار، محو طبقات و برچیدن بساط نابرابری ها به چیز دیگری نمی اندیشیدند. آرمانی که واکنش خودجوش هستی هر کارگر و هر انسان اهل سرزمین زندگی و استثمار و مبارزه کارگران دنیا است. مشکل اساسی، فاصله ژرف میان آرمانخواهی ها از یکسوی و چگونگی تدارک، تجهیز، آگاهی، رویکرد، سازمانیابی و کل جنبش طبقاتی معینی است که پیش شرط قطعی و حتمی تحقق آرمانهاست. معضل مهم ایجاد تطابق ارگانیک میان جهتگیری ها، راهبردها، راهکارها و کارکردها در عرصه جدال اجتماعی طبقات، با پیش شرط ها و ملزومات آمادگی نیرومند جنبشی است که قادر به حصول این آرمانها باشد. این دومی پدیده ای ولونتاریستی نیست، مجرد فداکاری برای احراز آن کفایت نمی دهد. میزان موفقیت در آن تابعی از متغیرهای اجتماعی عدیده است. متغیرهایی که گاه در هیأت ارثیه های نادلخواه تاریخی بر سینه ذهن و فکر پرشورترین و صادق ترین مبارزان جنبش طبقاتی ضد سرمایه داری نیز سهمگین ترین فشارها را وارد می سازد. باید با همه وجود در این فضا تنفس کرد و قفل هر تعبد مسلکی را با ضربه نیرومند ماتریالیسم انقلابی مارکس از عقل و انمود، تا به راحتی بتوان باور کرد که پوران و پوران ها، در باختن نرد عشق به آرمانهای والای کارگری و سوسیالیستی چیزی کم نداشتند و در کارزار اجتماعی حصول این آرمانها نیز مرگ

برایشان حقیرترین حادثه بود. آنچه میان پراتیک روز آنان با یک جنبش زنده ضد کار مزدی فاصله عمیق می انداخت نه هیچ بی مهری به جنبش مذکور!! که فشار سهمگین و فرساینده تمامی مه آلودگیهای مسلط سوسیال بورژوائی همراه با قهر سرکش سرمایه و سرکوب بی امان هر نوع تحرک سیاسی و اجتماعی در درون جامعه بود.

عبور از فرایندها و جایگزین سازی های فوق یکسره در خارج از مدار معادلات واقعی مبارزه طبقاتی توده های کارگر علیه اساس سرمایه داری به وقوع می پیوست. این جا به جایی ها به رغم اینکه کششی رادیکال به سمت جنبش سرمایه ستیز کارگران را با خود حمل می کرد اما در این سطوح، به طور قطع از ظرفیت لازم برای گسست از سوسیالیسم بورژوائی و امپریالیسم ستیزی خلقی و توهامات ناسیونالیستی... خالی بود. این سطح از نقد و انتقادات، بر همین مبنی قادر به شکستن شالوده زمخت همسوئی های صوری و فراطبقاتی خیل همراهان ناهمگون نیز نمی شدند. تشکیلات موسوم به «بخش منشعب مارکسیستی مجاهدین» کماکان بسان همه گروهها و احزاب «چپ» آن روز و امروز، کانون همصدائی آدمهائی بود که به لحاظ دوری و نزدیکی به انتظارات و افقهای جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر تفاوت بسیار فاحشی با هم داشتند. پوران در هر کجا که بود، هر کاری که انجام می داد، از هر خط و مشی و سیاستی که تبعیت می کرد و در پشت سر هر «گروه رهبران»!! که راه می رفت، یک چیز در باره وی کاملاً حقیقت داشت. او در بستن دل به راه آزادی واقعی انسانها از استثمار و مظلوم و جنایات سرمایه داری و در نثار تمامی هست و نیست و دار و ندار خود برای تحقق این هدف در ریف صادق ترین انسان ها بود.

کتمان این حقیقت سفاهتی شیرانه است که در داربست تشکلهای سوسیال خلقی آن ایام و بسیار بدتر و دهشتناکتر از آن در فراخنای حزب بازیهای رایج فرقه سالارانه امروز، افراد زیادی از افشار و گرایشات و دسته بندیهای اجتماعی گوناگون زیر نام دروغین «کمونیسم» و کارگر به دیگران پیوند می خوردند و می خوردند که بارزترین خصلت آنها بیگانگی با هر نوع کمونیسم و جنبش سرمایه ستیز طبقه کارگر است. در فضای مه آلود و محصور این سازمانها به طور معمول، بدترین ناسیونالیست ها، نمایندگانی عقب مانده ترین بخش های بورژوازی، بدترین اپورتونیست ها و کاسبکاران سودجوی سیاسی بسیار ساده و راحت در کنار برخاستگان پرشور شرائط کار و زندگی و مبارزه توده های کارگر، یا دردمندان و زجرکشیدگان افشار ستمکش و محروم اجتماعی دیگر قرار می گیرند و مهمتر از همه اینکه به صورت بسیار طبیعی همین برخاستگان فضای زندگی و اعتراض و پیکار طبقه کارگر و افشار فرودست جامعه همه جا در درون این تشکلهای به موقعیتی سخت فرودست، حکومت شونده، مجری، سیاست پذیر و فاقد قدرت تأثیرگذاری فرو رانده می شوند. این تشکلهای از دیرباز تا امروز در ساختار اندرونی خود بیشتر یک ماکت نیم وجبی کپی شده از جامعه سرمایه داری را به نمایش نهاده اند. افتخار بزرگ پوران و پوران هاست که در چهار دیواری افق تنگ و مه آلود این گروهها همواره و در همه جا هیچ نفعی سوای نفع وسیع و تاریخ شمول بردگان مزدی سرمایه را دنبال نکرده اند.

قیام بهمن 57 رژیم شاه را ساقط کرد و به بخش های دیگری از ارتجاع بشرستیز بورژوازی فرصت داد تا نقش مسلط خویش را در ساختار قدرت سیاسی و برنامه ریزی نظم تولیدی و اجتماعی سرمایه تحکیم کنند. طبقه لکوموتیو واقعی انقلاب بازنده ترین نیروی صحنه مصاف شد. چپ خلقی و سنگربانان ضدامپریالیسم بورژوائی، در حالی که فریاد های خلق و کارگر کارگر آنها زمین و زمان را می آکند، در هیچ زمینه ای، سوای نگاه این و آن بخش بورژوازی، نگاه دیگری به جنبش کارگری نیانداختند. تداوم مبارزه تا جمهوری خلق و انقلاب دموکراتیک و مالکیت دولتی سرمایه ها و نشانیدن سازمانهای آنها در ساختار قدرت سیاسی نظام بردگی مزدی تنها چیزی بود که مثل نقل و نبات به کارگران تحویل دادند. از کارگران خواستند تا به سازمانهای خلقی آنها بپیوندند!!! از کارگران خواستند تا ارتش جنگاور جنبش ناسیونالیستی و خودمختاری طلبی آنها گردند، از کارگران خواستند که در پشت سر آنها برای برقراری حکومت خلق به صف شوند، از کارگران همه آنچه را که بورژوازی می خواست خواستار شدند. تنها کاری که نکردند، حضور مؤثر آگاه کمونیستی در فرایند سازمانیابی و متحد شدن طبقه کارگر برای مبارزه علیه اساس سرمایه داری بود. پوران نیز بسان صدها انسان دیگر متعلق به دنیای کار و زندگی و پیکار طبقه کارگر فشار این فضای مه آلود و پر گرد و خاک مخلوق سوسیالیسم بورژوائی و ناسیونال چپ را بر سینه تجسس و کنکاش طبقاتی خویش حس می کرد، اما پوران در طراحی و جنجال کردن این توهامات نه هیچ نفعی داشت و نه هیچ نقشی بازی می کرد. پوران میان کارگران بود، به کارگران سواد یاد می داد، استثمار شدن آنان توسط سرمایه را برایشان تشریح می کرد، حرف دل آنان را می شنود، در عمق زندگی آنها فرو می شد، پیروسه مبارزات جاری آنها علیه سرمایه داران را دنبال می کرد. پوران در این گذر به هر تلاشی دست می زد. معضل اساسی این بود که کل تلاش پوران و پوران ها در ریگرار خشک و کویری سوسیالیسم خلقی مسلط چپ، به کلی تباہ می گردید.

در پی قیام بهمن و بازسازی محکم تر ماشین دولتی سرمایه، بخشهای قابل توجهی از چپ خلقی و سوسیال بورژوا، با درک ریشه مشترک افق ها و دیدگاههای طبقاتی خویش با بورژوازی مسلط در ساختار قدرت سیاسی، به جایگاه واقعی اجتماعی و طبقاتی خود رحل اقامت افکندند. با این همه، آشفته بازار همصدائی نیروها و عناصر طبقات متضاد، زیر

اسم و رسم چپ و نام کارگر!! باز هم آشفته تر و بی سر و سامان تر شد. در فضای سیاسی این روزهای خاص و زودگذر، پیوستن به گروههای خلقی چپ، به ویژه سازمان های میراث دار مبارزه ضد رژیم شاه، بسیار کم هزینه و گاه پاسخگوی پاره ای اهداف و تمایلات شخصی آدم ها، از هر جماعت و طبقه و قشر و قماش بود. متقابلاً رویکرد این جمعیت وسیع بر خاسته از کلیه اقشار و طبقات متضاد اجتماعی به این سازمان ها، برای نیروهائی که زرق و برق و قدرت تشکیلات همه چیزشان را تعیین می کرد؛ غنیمتی سترگ تلقی می گردید. در میان پیوند خوردگان جدید، شمار انسانهای کارگر به هیچ وجه کم نبودند اما کار آنان به حکم سیاستگذاران سازمان ها، آن بود که سطل رنگ به دست، نام تشکیلات را بر سینه همه در و دیوارهای شهر پر آوازه کنند!! کارگران بعضاً با گسست از پروسه مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری خویش و انحلال در نظم سازمانی ناسیونال چپ و سوسیالیسم بورژوائی، نقش کالای پشت و پتین سازمانها را نیز ایفاء می کردند. بخش وسیعی از پیوندخوردگان به سازمان ها نیز که خیل آنها ده چندان کارگران بود، سطوح مختلف مسئولان، فوق مسئولان، فوق فوق مسئولان و رده های مختلف حاکمان این فرودستان سطل رنگ به دست را تشکیل می دادند. یوران به هیچوجه در زمره آخریها نبود و اساساً به این دار و دسته تعلق نداشت. او در فراخنای موجودیت و یراتیک تشکیلاتی این دوران نیز همسان همه مراحل دیگر عمر سیاسی اش، اهل کشیدن بیشترین بار مبارزه و تحمل تمامی مصائب ستیز علیه وضعیت موجود بود. یوران و یوران ها به طور واقعی هر نوع منفعتی از هر سنخ سوای نفع تاریخی و عمومی توده های کارگر و فرودست را به حادثترین شکلی تحقیر می کردند.

زمان در جهت خلاف رویاهای سازمان های چپ خلقی به جلو می رفت. سازمان ها تاریخاً بی خاصیت، از درون پوسیده و از بیرون سخت فرسوده شده بودند. انتظارات، راهبردها و راهکارهای چپ سوسیال بورژوائی علاج درد هیچ قشر و طبقه ای نبود. برای توده های کارگر سخت گمراه کننده و توهم زا بودند، شعارها و افقهایشان در پاره ای اوقات با بورژوازی حاکم هم پهلو از آب در می آمد. نیروهای کارگری رو نهاده به آنها، هیچ چیز به نفع جنبش طبقاتی و ضد سرمایه داری خویش رویت نمی نمودند. برای بورژوازی خزیده در درون آنها نیز بیشتر به یک امامزاده بی اعجاز و دردسرها می ماندند. دولت بورژوازی نیز وجود آنها را محل نظم سیاسی و ثبات سرمایه تلقی می کرد. تهاجم هار و فاشیستی رژیم اسلامی علیه جنبش کارگری و انقلابی و حمام خون گسترده حاکمان سرمایه از همه نیروهای اپوزیسیون، سایه وحشت و دهشت را در همه جا فرا گسترد. همه چیز از بین رفت. امکان هر نوع نفس کشیدن آزاد محو شد، انبوه انسانهای آزادیخواه و برابری طلب تسلیم جوخه های مرگ حاکمان بورژوازی گردیدند. جمعیت بسیار کثیری در شکنجه گاهها راه مقاومت را اختیار کردند. از میان همراهان قدیمی و بسیار قدیمی تا خیل وسیع پیوند خوردگان بعدی فوج فوج تواب شدند و تا سرحد عمه و اگره مزدور سرمایه و عاملان قتل عام فعالین سیاسی و مبارزان کارگر سقوط نمودند. شمار کثیر همصدایان دیروز در خارج از زندانها و در سرزمین های امن برای همیشه از هر نوع خاطره سیاسی بودن دست شستند. گروههای زیادی از آنها به کثیف ترین شبکه های تجارت کالا و انباشت سرمایه ملحق گردیدند. افراد بسیار زیادی با دستمایه کردن رابطه چند روزه خود با طیف چپ، در این کشور و آن کشور، راه تحقق همان آرزوهای پیشین خویش را در پناه جستن به طویله های متعفن سوسیال دموکراسی یا صدها زباله دانی دیگر جستجو نمودند. یوران بسیار استوار و افراخته به راه پیکار خویش علیه استثمار و شرارت و موجودیت نظم اجتماعی بشرستیز حاکم ادامه داد. او همچنان همان پورانی بود که در اعتراض به عینیت موجود، هر نوع زندگی سکوت آمیز را به سوی مبارزه سیاسی ترک گفته بود، که کل بلایا و سختی ها و رنجهای مبارزه طبقاتی را بر وجود خویش حمل می کرد، که زندگی وی در عدم تمکین او به نظم اجتماعی برتافته از کار مزدوری واقعیت می یافت. او همچنان همان پوران میدان مبارزه علیه مظالم و جنایات سرمایه داری بود. یوران زنی که این چنین زیست، زنی فعال در کار سازماندهی مبارزات مخفی سالهای 40 علیه رژیم شاه، زنی بسیار توانا در کار بسیج و سازمانیابی خانواده های زندانیان سیاسی و جان باختگان جنبش انقلابی در آغاز دهه 50، زنی همرنج و همزمرم مردم مبارز ظفار، زنی شجاع و جسور حاضر در پروسه پیکار توده های ستم زده و معترض فلسطین، زنی همدل و همصدا با کارگران فرانسوی، زنی با نیم قرن پیشینه پیکار بی امان سیاسی در همه این میدان ها سرانجام در شامگاهان 6 مارس 2007 میلادی در بیمارستانی در شهر پاریس در گذشت. یاد یوران همواره در دل همه همزمان راستین وی، در تاریخ مبارزه طبقاتی کارگران دنیا علیه سرمایه داری و در کارنامه تلاش فعالان و دردمندان جنبش کارگری دنیا برای سوسیالیسم و برای محو نظام کار مزدی با بیشترین جلا، زنده خواهد ماند.

ناصر پایدار 10 مارس 2007